



# همزبانی خویشی و پیوندی است

حسین آقا حسینی  
عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

عبارتهای زیر از زبان «حامد الگار» توجه کنید.

«خواهی ملکم از تمدن غرب و اعتقاد مداوم وی به لزوم رفرم در اسلام، تا حد زیادی ناشی از تماس بلاواسطه او با غرب بود، ولی بر خلاف او فتحعلی آخوندزاده این بت را از دور می‌پرستید و تصور او از غرب از طریق زبان و فرهنگ روس به وجود آمده بود»<sup>(۲)</sup>

«آخوندزاده با اعتقاد به برتری و مزیت ذاتی تمدن اروپا توجه کامل خود را به بااصطلاح رفرم جهان اسلام معطوف می‌دارد»<sup>(۳)</sup>  
«نخستین نشانه توجه ملکم خان به مسأله اصلاح الفبا در نامه‌ای که آخوندزاده در سپتامبر ۱۸۶۸ به او نگاشته دیده می‌شود»<sup>(۴)</sup>

به همین دلیل اقبال لاهوری که خطر را کاملاً احساس می‌کرد فریاد می‌زد که:

ملتی را رفت چون آیین ز دست  
مثل خاک اجزای او درهم شکست  
هستی مسلم ز آیین است و بس  
باطن دین نبی این است و بس  
تو همی دانی که آیین تو چیست  
زیر گردون سیر تمکین تو چیست  
آن کتاب زنده قرآن حکیم  
حکمت او لایزال است و قدیم<sup>(۵)</sup>

زبان هر قوم وسیله ارتباط و پیوند مادی و معنوی میان مردم همزبان و پل ارتباطی میان گذشته و آینده هر ملت است. آنچه که میتواند فرهنگ و ادب گذشتگان را به نسلهای پس از خود منتقل سازد زبان است و در حقیقت آیین، فرهنگ، اندیشه‌ها، اعتقادات و سرگذشت هر ملتی به همین وسیله از نسلی به نسل دیگر به عنوان میراثی گرانبها و ارزشمند انتقال داده می‌شود.

بنابراین باید در حفظ و گسترش زبان کوشش کرد و آن را از دستبرد حوادث در امان داشت؛ زیرا بیگانگی با زبان، یعنی بیگانگی و دوری از فرهنگ و در پی آن گسستگی از گذشته و از دست دادن تکیه‌گاه فرهنگی و ملی.

کوششهایی که در سده‌های گذشته به بهانه دشواریهای خط فارسی یعنی زبان مکتوب از طرف استعمارگران شروع شد و در بعضی کشورها این حقیقت تلخ یعنی تغییر خط جامه عمل پوشید، برای قطع این ارتباط بود. کوشش اینان و مجریان آگاه و کینه‌توز و یا عاملان ناآگاه و نادان آنها به بهانه اصلاح خط و در حقیقت تغییر آن این گسستگی بین فرهنگ و ادب درخشان گذشته و نسلهای آینده را به دنبال داشت<sup>(۱)</sup>.

از این راه می‌خواستند هویت فرهنگی را از ملتها بگیرند و آنان را در داشتن تکیه‌گاهی مطمئن به سردرگمی دچار کنند، بطوریکه پیوسته احساس داشتن یک پایگاه و جایگاه فرهنگی آنان را به خود سرگرم کند و راه را به گونه‌ای هموار کرده بودند که به سوی همان بیگانگان پایان پذیرد. به





اینست و از آنجا که هر دو سر به اثر خود دست می‌زنند و هر دو در این  
 یک بودنی از آن راهی توانیم به دست می‌دهیم از تعلیق دیگری از این  
 نویسنده یا عنوان شاهنامه فردوسی، مسافران و دانشمندان از ساله فکری  
 بر این ۱۳۱۳ به همین بشر مورد بحث قرار گرفته است.



وی وقتی این اوضاع زیانبار را می‌دید حق داشت که بگوید «چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما»  
 جای افسوس است که زبان فارسی با آن همه جاذبه و کششی که میان بعضی از ملتها داشت به دست نامبارک استعمار مثل چراغی رو به خاموشی گراید و زبانی که روزگاری در شبه قاره هند و دیگر کشورها عظمتی به دست آورده بود و زبان مشترک و بین الاقوامی آنان به شمار می‌رفت با دسیسه شوم بیگانگان از رونق بیفتد.  
 اما جای بسی امید است که هنوز این قند پارسی گام بسیاری را در بنگاله شیرین می‌کند و همچون شکر در منقار طوطیان حلاوت خویش را به آنان می‌چشاند و در پاکستان نیز چون کاغذ زر گرانبهاست و تاجیکستان نیز بعد از دور افتادن سالیان دراز از اصل خویش روزگار وصل خویش را می‌جوید.  
 باز جای خرسندی و امیدواری فراوان است که مسئولین بزرگوار با هوشیاری اهمیت موضوع را دریافته اند که باید در حد وسع و امکان، در احیا و گسترش زبان و ادب فارسی در جهان کوشش نمود و در این راه نیز کوششهایی صورت گرفته که به طور مسلم کافی نیست اما نوید بخش آینده ای روشن است.  
 البته دریافت ارزش و لزوم این کار جهان بینی والایی می‌خواهد. کسانی که شناختشان از جهان بزرگ هستی فقط در

یک سلول خلاصه می‌شود، یا همه دنیا را در یک لوله آزمایش می‌بینند، یا برداشت آنان از حقایق با عظمت جهان در یک فرمول ریاضی یا فیزیک یا سنگهای یک معدن منحصر میشود و در هر حال به سبب محصور شدن در یک جهان کوچک از بزرگی جهان ماوراء بسی خبرند، هرگز نمی‌توانند چنین اندیشه ای داشته باشند. اینان که علوم انسانی را به طور اعم و زبان و ادب فارسی را به طور اخص به سبب محدود بینی خویش و خودبزرگ بینی به چشم حقارت می‌نگرند، اگر نگوییم با این امر مخالفند دست کم می‌توان گفت که نسبت به آن بی تفاوت هستند. اگرچه زمزمه های ناخوشایند ناسازگاری کم و زیاد به گوش می‌رسد.  
 در این تردیدی نیست که برای گسترش یک فرهنگ و رساندن پیام یک ملت و آیین آنها آموزش و گسترش زبان امری لازم و ضروری است اما این امر به تنهایی کافی نیست اگرچه به قول مولانا:  
 همزبانی خویشی و پیوندی است  
 مرد با نامحرمان چون بندی است (۶)  
 آنچه مهمتر از یادگیری صرف زبان است، رساندن پیام و آشنا ساختن دیگران با ادب و اندیشه و فرهنگ یک ملت است و به گفته مولانا چه بسا که دو همزبان با یکدیگر بیگانه باشند و از درونمایه ها و حقایق و اسرار درونی یکدیگر بی خبر باشند:  
 ای بسا هندو و ترک همزبان  
 ای بسا دو ترک چون بیگانگان  
 پس زبان محرمی خود دیگر است  
 همدلی از همزبانی بهتر است (۷)  
 اگرچه این موضوع خود نیازمند بحث طولانی و مفصلی است اما به سبب اهمیت کار و ستایش از کسانی که امروزه برای گسترش زبان فارسی می‌کوشند از آوردن آن گزیری نبود.  
 حدود سه سال پیش یک گروه از دانشجویان رشته



شرق شناسی از کشور آلمان به همراه دو تن از استادان خود به ایران آمدند و یکی دو روز میهمان دانشگاه اصفهان بودند. یکی از استادان این گروه خیلی خوب به فارسی سخن می گفت به طوریکه کسی نمی توانست از حرف زدن او پی به بیگانه بودنش ببرد. برای اینکه بدانم وی با این تسلط به زبان فارسی چه اندازه با ادب و فرهنگ ما آشناست از وی پرسیدم شما که خوب به فارسی حرف می زنید آیا به همین اندازه مفاهیم ادبی ما را نیز درک می کنید و مثلاً شعر مولانا و حافظ را مانند ما می فهمید و درونمایه های سخن فردوسی و سعدی را درمی یابید.

پاسخی که از وی شنیدم بسیار درست و خردمندانه و برای من جالب بود. او گفت: «داوری این کار با شماست ما خود نمی توانیم در این باره سخنی بگوییم بلکه باید آنچه را برداشت می کنیم برای شما بازگو کنیم تا شما داوری کنید». این است که رساندن این پیام وظیفه اصلی ماست ما براین باوریم که در ادب پر بار و گرانبهای فارسی همه اصول انسانی نهفته است. چون این ادب نشأت گرفته از فرهنگ غنی اسلام و آیین یک ملت آزاده و شریف است که در طی چهارده قرن به ما رسیده است.

باری در شهریورماه ۱۳۷۳ نیز حدود بیست و پنج نفر از دانشجویان رشته های اسلام شناسی و شرق شناسی از کشور آلمان برای یک دوره بازآموزی زبان فارسی به مدت چهار روز به دانشگاه اصفهان آمدند اگرچه این دوره بنا بر نظر و گفته آن دانشجویان با موفقیت و رضایت همراه بود اما موضوعی که بیست و هفت نفر از آنها را به خود گرفتار می کرد این بود که چگونه می توان در این مدت محدود و با وجود آشنا نبودن آنان به زبان فارسی، فرهنگ و ادب و اندیشه های زیبای ادبی را به آنان تفهیم کرد و گاهی احساس می کردم که اینان تا چه حد با فرهنگ ما بیگانه اند در حالیکه رشته آنان شرق شناسی است. به همین سبب پیوسته در این اندیشه بودم که ویژگیهای اخلاقی و فرهنگی ادب فارسی را تا حد ممکن

به آنان انتقال دهم.

به دنبال این گروه در بهمن ماه گذشته گروه دیگری از دانشجویان آلمانی برای بازآموزی زبان فارسی وارد دانشگاه اصفهان شدند همزمان با این گروه، یک گروه - حدود سی و پنج نفری - از دانشجویان و استادان رشته های زبان و ادبیات فارسی، زبان شناسی و تاریخ از کشورهای مختلف برای آشنایی بیشتر با زبان و ادبیات فارسی برای مدت چهار ماه میهمان دانشگاه اصفهان شدند و همین امر کار دانشجویان آلمانی را تحت الشعاع قرار داد؛ به طوری که بعد از برنامه ریزی، کار تدریس به دوستان دیگر محول شد.

از آغاز ورود این گروه سی و پنج نفری که از مدتی پیش برنامه ریزی شده بود از طرف گروه زبان و ادبیات فارسی کوشش فراوانی شد تا با گرفتن آزمون کتبی و مصاحبه میزان آشنایی آنان به زبان و ادب فارسی ارزیابی شود. از همان ابتدا دریافتیم که در برنامه ریزی با دشواریهای فراوان روبرو خواهیم شد که اگر بخواهیم مهمترین مشکلات آموزشی این کار را مورد نقد و بررسی قرار دهیم می توانیم به طور خلاصه به موارد زیر اشاره نماییم:

۱- بعد از آزمون کتبی و شفاهی پی بردیم که در میان اینان از دانشجویان ناآشنا و مبتدی تا دانشجوی دوره دکتری و حتی استاد زبان و ادب فارسی به چشم می خورد. برخی به کلی نمی توانستند به فارسی سخن بگویند، بعضی فقط می توانستند در حد ساده مقصود خویش را بیان کنند، عده ای علاوه بر آشنایی با زبان، با ادبیات فارسی نیز آشنایی نسبی داشتند و تعدادی نیز از آگاهی نسبتاً خوبی برخوردار بودند و در کشور خود به امر تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول بودند.

بنابراین به ناچار آنان در چهار کلاس تقسیم شدند گروه اول فقط به یادگیری زبان فارسی و مکالمه پرداختند و تقریباً از الفبای فارسی شروع کردند. اما سه گروه دیگر با توجه به میزان آشنایی آنان در سه کلاس مختلف به فراگیری ادبیات فارسی مشغول شدند و درسهای متون ادب فارسی (نظم و





نثر) تاریخ ادبیات ایران، شعر و نثر معاصر، روزنامه خوانی، زبان‌شناسی، مبانی تصوف و عرفان، آشنایی با تاریخ و فرهنگ اسلام و ایران و درس‌های دیگر در برنامه آنان گنجانده شد.

۲- در کلیه کلاسها کوشش بر این بود که علاوه بر تدریس زبان فارسی، مفاهیم ادبی که در حقیقت بیانگر اندیشه و فرهنگ کهن ماست به آنان تفهیم شود زیرا اگرچه آنان می‌توانستند متون ما را بخوانند و برخی نیز معانی را می‌فهمیدند اما درک مفاهیم درونی برای آنها کار ساده‌ای نبود این است که اگرچه «همزبانی خویش و پیوندی است» اما آنچه که برای درک مفاهیم اهمیت دارد «همدلی» است به همین دلیل است که «همدلی از همزبانی بهتر است».

البته موضوع درک مفاهیم امری نسبی بود زیرا این دانشجویان با ملیتهای گوناگون از بیش از ده کشور از قاره های آسیا، آفریقا و اروپا بودند و به طور مسلم پیوند فرهنگی ما با کشورهای مثل پاکستان و هند بیشتر از اوکراین و رومانی است به همین دلیل جمع ملیتهای مختلف با فرهنگهای گوناگون در یک کلاس امر تدریس را با دشواریهایی روبرو می‌ساخت و به روشنی پیدا بود که هرکسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من  
البته در میان آنان کسی بود که ادعا می‌کرد در کشور خودش بوستان سعدی تدریس می‌کند در حالیکه از خواندن و فهمیدن معانی ساده بوستان ناتوان بود.

۳- اگرچه رشته تحصیلی بیشتر این دانشجویان زبان و ادبیات فارسی بود اما در میان آنها دانشجویان رشته های زبان شناسی، تاریخ و ادبیات تطبیقی نیز بودند این اختلاف و همچنین تفاوت سطح، خواسته های آنان رانیز متفاوت کرده بود به طوریکه هرکدام از اینان با توجه به ذهنیت خویش انتظاری جداگانه داشت و خواسته مخصوص خود را مطرح می‌کرد که تحقق همه آن خواسته ها بسیار دشوار می‌نمود اما

بعد از مشورت با همکاران کوشش زیادی شد تا تقریباً همه خواسته های آنها محقق شود.

۴- دشواری دیگر در این کلاسها متن خوانی بود، برای سخن گفتن درست و خواندن صحیح متون هر زبان، آشنایی با صامت ها و مصوت های ویژه آن زبان و به کار بردن درست آنها، همچنین آهنگ خواندن امری لازم و ضروری است. اما تفهیم آن به کسی که مثلاً صامت «ج» یا «ه» یا «ق» یا «گ» را به کار نبرده است و در زبان مادری او به کار نرفته است یا مصوت های زبان مادری او با زبانهای دیگر تفاوت دارد، بسیار سخت است. این بود که در این کلاسها که لهجه های هندی، پاکستانی، بنگالی، روسی، اوکراینی، مصری، مراکشی، قرقیزی، ترکمنی، آذری و غیره وجود داشت، کار خواندن متون را با دشواریهایی روبرو می‌کرد، اگرچه در این کلاسها از استادان زبان شناسی استفاده می‌شد اما تحقق این امر در این مدت کوتاه غیرممکن می‌نمود.

در هر حال خواندن متون فارسی از نظر لهجه و آهنگ برای دانشجویان روسی ساده تر از دیگران بود و بعد از آن دانشجویان پاکستانی و ترکمنی. اما خواندن متن به وسیله بعضی از دانشجویان عرب یا هندی و بنگالی و قرقیزی و آذری عدم آشنایی آنان را با صامت ها و مصوت ها و آهنگ نظم فارسی نشان می‌داد و این خود سبب شده بود که اینان



توانند به طور کامل از روخوانی یکدیگر بهره ببرند.

۵- یکی دیگر از موارد ناهماهنگی در این کلاسها، تلاقی و برخورد فرهنگهای متفاوت در کلاس و بیرون از آن بود. برای مثال در آغاز این دوره وقتی استاد درس وارد کلاس می شد دانشجویان بنگالی، هندی و پاکستانی همه به احترام استاد به پا می خواستند، و هنگام ورود و خروج، استاد را مقدم می داشتند و گاه مثلاً دانشجویان بنگالی در بیرون کلاس در برخورد با استاد دست ادب بر سینه می نهادند و سر تعظیم فرود می آوردند و برخی دانشجویان هندی و پاکستانی نیز در این امر در مرتبه بعد قرار داشتند. در حالی که این مسایل برای دانشجویان روسی، اوکراینی و رومانی اصلاً اهمیت نداشت. به همین سبب استاد، روحیات متفاوت و انتظارات گوناگونی را در کلاس احساس می نمود که پاسخگویی و عکس العمل درست را با دشواری روبرو می ساخت.

۶- مسأله دیگر یکسان نبودن شوق و علاقه در درسهای گوناگون بود، به نظر می رسید که عده نسبتاً زیادی در کلیه کلاسها با شور و علاقه فراوان حاضر می شدند و حتی در کلاسهایی که به دلخواه برای بعد از ظهرها ثبت نام شده بود با جدیت حضور می یافتند و علاوه بر آن حتی عده ای در بعضی از کلاسهای نظم و نثر دانشجویان ایرانی شرکت می کردند. عده ای نیز از علاقه نسبی برخوردار بودند و از کلاسهای خود به خوبی استقبال می کردند اما این کلاسها برای تعداد اندکی جنبه تفریح و سرگرمی داشت و در حقیقت آمدن آنان به ایران هم فال بود و هم تماشا. البته این عده نتوانستند تا آخر دوره، بردباری و تحمل از خویشتن نشان دهند و کم کم به کشور خویش بازگشتند. در این میان کوشش و جدیت برخی از دانشجویان روسی قابل تحسین بود.

۷- از دشواریهای دیگر که مخصوصاً در برنامه ریزی دروسهایی را فراهم می کرد، ورود ناهماهنگ آنان در آغاز دوره به اصفهان بود که تقریباً با فاصله بیست روز وارد شدند اما مشکل تر از آن بازگشت ناهماهنگ آنان بود که از همان

فروردین ماه آغاز شد و هرچند روز یک بار یک یا چند نفر عازم کشور خود می شدند و این کار سبب بروز مشکلاتی در نظم برنامه های کلاسی بود.

۸- یکی از مسائل مهم که گاهی کلاسها را دچار وقفه می کرد تعطیلی های نسبتاً زیادی بود که در این ایام پیش می آمد که از همه مهمتر تعطیلات نوروزی بود و سپس تعطیلات ایام محرم و غیره، اگرچه کوشش بر این بود که در ایام نوروز کلاسها بیش از یک هفته تعطیل نشود، اما در عمل چنین نشد، بنابراین زمان آمدن به ایران بسیار مهم است و اگر پیش از آن هماهنگی صورت نگیرد از کارآیی تدریس (۷) کاسته خواهد شد.

اینها مواردی از مشکلات کلاسهای این دوره چهار ماهه بود بنابراین اگر دو دوره های بعد در رفع این ناهماهنگی ها کوشش بیشتری شود به طور مسلم با موفقیت بیشتری همراه خواهد بود. نکات زیر از مواردی است که در این کار باید به آنان توجه نمود:

اولاً: مدعوین باید از نظر آشنایی با زبان و ادب فارسی تقریباً هم سطح و نزدیک به هم باشند و رشته تحصیلی آنان نیز در نظر گرفته شود.

ثالثاً: آمدن به ایران و بازگشت به کشورشان به طور همزمان و هماهنگ صورت گیرد و از آنان تعهد گرفته شود که در مدت تعیین شده در ایران اقامت نمایند. امید است که این مطالب بتواند راهگشا و کارساز باشد و در دوره های بعد مورد استفاده قرار گیرد. ■

پی نوشت ها:

- ۱- رجوع کنید به کتاب میرزا ملکم خان اثر «حامد الگار» ترجمه جهانگیر عظیمی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۹، فصل چهارم. ۴۳ و ۴۲- همان مأخذ.
- ۲- رجوع کنید به کتاب «سرود اقبال» از انتشارات بعثت، ص ۴۰.
- ۳- ۷۶- مثنوی مولوی، تصحیح نیکلسون، انتشارات امیرکبیر دفتر اول، بینهای ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷.